



گفت‌و‌گو با محی‌الدین (بهرام) محمدیان

# يك حرف و مشأ‌های متفاوت

فاطمه شيرازی

فاطمه شيرازی

حجت‌الاسلام والمسلمین محی‌الدین (بهرام) محمدیان (متولد ۱۳۲۷ شمسی) از دوستان و همکاران نزدیک حجت‌الاسلام قرائنی است که نزدیک به سه دهه بار و همکار ایشان بوده است. آشنایی وی با حاج آقا قرائنی به پیش از انقلاب بازمی‌گردد و تاکنون چه در نوشتن سوره‌آموزی و چه در سفارده‌آفانه نماز به مشران ایشان برای اعتلای فرهنگ نماز تلاش کرده است. محمدیان دروس خارج فقه و اصول را در حوزه کهنه دوره تفسیر مجمع البیان من البه والی الخیر را در محضر آیت‌الله محدث تبریزی به اتمام رسانده و از محضی استادی چون آقایان شریانی، سید جلال اشعری و موسوی پنجور دی بهره برده است. او همچنین دارای مدارک لیسانس و دکتری ادبیات عرب و دکتری ادبیات تطبیقی است. به علاوه مؤلف بیش از بیست عنوان کتاب است و تدریس در حوزه و دانشگاه بخشی از فعالیت‌های اجرایی او است. او به مدت دو سال به عنوان معاون فرهنگ و آموزش ستاد مرکزی اقامه نماز در محیط حجت‌الاسلام قرائنی بوده است و اکنون که است دبیر کلی شورای عالی آموزش و پرورش را بر عهده دارد. همچنان دوستی و همفکری خود را با ایشان حفظ کرده است و می‌تواند وجوه مختلفی از شخصیت این روحانی رساندگی را برای ما بشکافد.

از نحوه آشنایی‌تان با آقای قرائتی و این که این دوستی از کجا شروع شد بفرمایید.

بنده آقای قرائتی را از سال ۱۳۵۶ می‌شناسم؛ در آن زمان در تبریز طلبه بودم. آن وقت‌ها معمولاً معلمان قرآن را برای تبلیغ، آموزش و روخوانی و برگزاری کلاس‌های اصول عقاید، از حوزه علمیه قم به سراسر کشور اعزام می‌کردند و من هم برای آن که جزو معلمان باشم به قم رفته بودم تا امتحان بدهم. در آن جا روش تدریس، بیان و نحوه کلاس‌داری فرد را ارزیابی می‌کردند. پانزده سال داشتم و تازه کلاس سوم راهنمایی را تمام کرده و هم‌زمان سه سال هم طلبگی کرده بودم. تا قبل از آن زمان یکی-دو سال در تبریز سابقه تدریس داشتم؛ اما برای آن که به‌عنوان یک طلبه فعالیت کنم؛ به قم رفتم. آقای قرائتی یکی از ممتازترین بود و آن‌جا بود که من از نزدیک با آقای قرائتی گفت‌وگو کردم.

**این اولین دیدار شما با آقای قرائتی بود؟**

قبل از آن هم او را دیده بودم ولی با هم گفت‌وگویی نداشتم. یک سال قبل از این که من به قم بروم؛ حاج آقا برای جلسه سخنرانی و تبلیغ ماه مبارک رمضان به تبریز آمده بود که من او را در آن جلسه دیدم.

**یادتان هست که آقای قرائتی در آن جلسه چه گفت؟**

در آن جلسه او در مورد آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون» بحث می‌کرد. با همان لحن صمیمی و ساده‌ای که دارد، می‌گفت: «این آیه شریفه؛ شما مؤمنان را خطاب قرار داده است و به شما می‌گوید ای بنده‌های مؤمنم بیاپید برای شما برنامه دارم. روزه برای شما واجب شده است که البته تنها برای شما نیست؛ روزه برای انسان‌های قبل از شما هم واجب شده است. حالا بیاپید این روزه را که هم برای شما و هم برای دیگران واجب شده، به جای آوردن تا باتقوی شوید.» بعد این مثال را زد که وقتی طیب می‌خواهد به بچه‌های امپول بزند؛ می‌گوید استمنیت را بزنی بالا می‌خواهم به تو امپول بزنم تا خوب شوی. چون قبل از تو به بچه‌های دیگر هم امپول زده‌ام و آن‌ها خوب شده‌اند.

**یعنی این صراحت و شیرینی کلام از همان ابتدا در ایشان وجود داشت؟**

بله. البته این‌ها ویژگی‌هایی اکتسابی است؛ اما در او ذاتی بود.

**آیا در آن امتحان قبول شدید؟**

همان‌طور که گفتم؛ آن موقع من سن و سال کمی داشتم و از همه طلبه‌ها کوچک‌تر بودم. آقای قرائتی به من گفت روش تدریس روخوانی و روان‌خوانی قرآن را خوب بلد می‌باشی؛ اگر خواستم اصول عقاید را تدریس کنم باید چند تا کتاب بخوانم. کتاب‌هایی که او به من معرفی کرد عبارت بودند از: سرچشمه هستی، تألیف جعفر سبحانی و معمای هستی اثر آیت‌الله مکارم شیرازی، که من هم آن‌ها را مطالعه کردم.

**در آن جلسه، چه چیزهایی را از شما امتحان گرفتند؟**

چون بحث کلاس‌داری بود؛ من پای تخته‌سیاه رفتم و آقای قرائتی از من می‌خواست تا کارهایی را که برای اداره کلاس لازم است انجام دهم. مثلاً می‌گفت:

**«مثالی بزن یا کلاس را بخندان!»**

**در اولین دیدار، کدام خصوصیات ایشان به نظر تان جالب و جذاب آمد؟**

احساس کردم او با یک روش جدید صحبت می‌کند. من یک طلبه بودم و اساتید دیگری هم داشتم؛ اما خیلی زود رابطه‌ام با سبک و روش او صمیمی شد و خیلی راحت می‌شد با او رابطه برقرار کرد. همین که یک آخوند راحت حرف می‌زد؛ گاهی اوقات لطیفه می‌گفت و قواعد مرسوم؛ مثل فن بیان را جدی نمی‌گرفت؛ در نوع خودش یک جور ساختارشکنی بود.

**از آن به بعد آیا با آقای قرائتی رابطه برقرار کردید؟**

من بعد از آن شغل معلمی را ادامه دادم. البته کتاب‌هایش را می‌خواندم و بعضی وقت‌ها در جلساتی که در قم در دارالتبلیغ برگزار می‌کرد شرکت می‌کردم. ارتباط جدی و صمیمی‌ای با هم نداشتم؛ ولی برنامه‌های او را پی‌گیری می‌کردم تا این که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از تشکیل نهضت سوادآموزی، همدیگر را در سازمان تبلیغات اسلامی تبریز ملاقات کردیم. آقای قرائتی آن زمان رئیس نهضت سوادآموزی بود و برای حل مشکلات نهضت سوادآموزی آذربایجان شرقی به آن‌جا آمده بود. در آن دیدار، از من خواست تا مدت شش ماه برای گزینش آموزش‌یاب‌ها و برگزاری دوره‌های کارآموزی، با نهضت همکاری کنم که پذیرفتم. این همکاری یک سال طول کشید تا این که من در دانشگاه تهران قبول شدم و برای عزیمت به پایتخت، ناگزیر به استعفا شدم. البته از طرف صدا و سیما به من پیشنهاد همکاری شده بود؛ اما آقای قرائتی از من خواست تا در دفتر مرکزی نهضت سوادآموزی در تهران مشغول کار شوم و من به‌عنوان معاون او کارم را شروع کردم.

**این همکاری چند وقت طول کشید و چرا قطع شد؟**

من تقریباً دو سال، هم به‌عنوان معاون تأمین و تربیت نیروی انسانی معاونت آموزش با حاج آقا همکاری کردم. مدتی هم دانشجویان او در حوزه نمایندگی ولی‌فقیه در کشور بودم تا این که حدود سال ۷۳ که آقای قرائتی در سفر حج بودند؛ دکتر محمدعلی نجفی، وزیر آموزش و پرورش وقت، برای همکاری از من دعوت کرد که از آن پس به‌عنوان قائم مقام وزیر در انجمن اولیا و مربیان شروع به فعالیت کردم. اما همچنان رابطه‌ام با آقای قرائتی برقرار است و در ستاد

اقامه نماز با وی همکاری هم دارم. ستاد اقامه نماز چگونه تشکیل شد؟

این ستاد در ابتدا یک ارگان رسمی نبود. یک روز آقای قرائتی تعدادی از دوستان را جمع کرد و دغدغه‌هایش را در مورد نماز به آن‌ها گفت. همان‌جا بود که همه دوستان اعلام آمادگی کردند. تا برای نماز کاری انجام دهند؛ این گونه بود که ستاد اقامه نماز تشکیل شد و طبیعتاً هم بود که همه، آقای قرائتی را به‌عنوان رئیس این تشکیلات انتخاب کنند. بعد که کارهایی در این رابطه انجام دادیم؛ مقام معظم رهبری نیز پیام‌هایی برای این ستاد و اجلاس نماز فرستادند و از آن‌جا بود که حاج آقا، به نمایندگی ولی‌فقیه در ستاد اقامه نماز هم انتخاب شد. این طور نبود که اول حکمی صادر شود و بعد این ستاد راه‌اندازی شود.

**همکاری شما در این ستاد به چه صورتی بود؟**

البته من در آموزش و پرورش بودم؛ اما در کارهای ستاد نیز مشارکت می‌کردم. تا زمانی که معاون پارلمانی آموزش و پرورش بودم؛ در بعضی از مباحث علمی ستاد شرکت می‌کردم. در دولت آقای خاتمی من از سمت اجرایی به مشاوره تغییر پست دادم و مشاور وزیر در امور اقلیت‌های دینی شدم. در کار مشاوره انسان وقت بیشتری دارد؛ به همین علت فرصتی پیش آمد تا من به‌عنوان معاون تحقیق و پژوهش، آقای قرائتی را در ستاد اقامه نماز همراهی کنم. در این دوره که حدود ۹-۸ سال طول کشید؛ کتاب‌های زیادی راجع به نماز منتشر کردیم. الان هم که دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش هستم؛ باز هم به‌عنوان مشاور آقای قرائتی را همراهی می‌کنم. در درس‌هایی از قرآن، همان تیم ستاد اقامه نماز به ایشان کمک می‌کنند؟

همیشه عمده کارها بر دوش خود اوست. در این برنامه بیشترین کمک را حجت‌الاسلام سید جواد بهشتی به وی می‌کند. بعضی از دوستان هم اگر مطلبی پیدا کنند که مفید باشد به حاج آقا منتقل می‌کنند. البته آقای متوسل هم حضور دارد؛ اما کمک‌ها بیشتر در بخش سخت‌افزاری است و در بخش نرم‌افزار و مفراز قضیه برعهده خود اوست.

**آیا تفسیر نور هم یک کار گروهی بود یا آقای قرائتی به تنهایی این کار را انجام دادند؟**

دوستانی مثل آقایان دهشتیری و جعفری خیلی در تفسیر نور کمک کردند. این دوستان مطالعات اولیه را انجام می‌دادند؛ پیش‌نویس‌ها را تهیه و متون مختلف تفسیری را مطالعه و استخراج می‌کردند و در نهایت در یک گفت‌وگو با آقای قرائتی، مطالب انتخاب می‌شد.

**ایده تفسیر نور از کجا آمد؟**

تفسیر نور ابتدا برای رادیو شکل گرفت و از شبکه قرآن پخش می‌شد. ایده‌اش هم از خود آقای قرائتی بود. می‌گفت دوست دارد یک تفسیر صوتی تولید کند تا کسانی که حوصله مطالعه را ندارند؛ تفسیر قرآن را از رادیو بشنوند. آقای قرائتی آیتی را که قرار بود تفسیر شود به‌همراه تفسیر و ترجمه آن روی یک برگه می‌نوشت تا در هنگام بیان تفسیر در رادیو، جلو چشمش باشد. مدتی که از تفسیر صوتی گذشت؛ تصمیم گرفت آن‌ها را به‌صورت مکتوب در بیاورد تا ماندگار شوند؛ بنابراین بنده و حجت‌الاسلام محدثیان

آقای قرائتی کارآفرین است؛ اندیشه خلاق دارد و به تعبیر خودش فضولی در کار دیگران را هم برای خودش جایز می‌داند. وقتی ایده‌ای به ذهنش می‌رسد و احساس می‌کند مناسب است؛ آن را مطرح می‌کند

را مأمور کرد تا آن برگه‌ها را ویرایش کنیم. در مجموع این کار در دوازده جلد کتاب منتشر شد.  
**همه این کارها ثمره فکر خود آقای قرائتی است؟**

آقای قرائتی کار آفرین است؛ اندیشه خلاق دارد و به تعبیر خودش فضولی در کار دیگران را هم برای خودش جایز می‌داند. وقتی ایده‌ای به ذهنش می‌رسد و احساس می‌کند مناسب است؛ آن را مطرح می‌کند. نکته مثبت او این است که در این زمینه‌ها تکلیف‌پذیر نیست. معمولاً آدم‌ها وقتی می‌خواهند کاری را انجام دهند به دنبال مسیر و روابط خاص آن کار می‌گردند؛ اما آقای قرائتی این‌طور نیست. مثلاً وقتی احساس می‌کند که چیزی خوب است؛ با مسئول یا حتی وزیر مربوطه تماس می‌گیرد و می‌گوید من در حوزه شما

یک روحانی یا طلبه سخت باشد که به جلسه‌ای برود که در آن دعوت نشده و آدم‌هایش از جنس دیگری هستند و بخواد سخنرانی هم بکند؛ اما این اتفاق‌ها در مورد آقای قرائتی زیاد می‌افتد.

**آقای قرائتی با محبوبیت زیادی که دارد می‌تواند تصدی پست‌های اجرایی بالایی مانند نمایندگی مجلس یا حتی ریاست جمهوری را به دست بگیرند یا حداقل در این موارد کاندیدا شود. چرا ایشان وارد عرصه سیاست نمی‌شود؟**

البته شاید اگر مثلاً برای مجلس شرکت کند؛ رأی بناورد ولی من یقین دارم که اگر برای ریاست جمهوری کاندید شود، رأی نمی‌آورد. چون جنس آقای قرائتی برای مردم شناخته شده است. قرائتی یک معلم است

بدون این که به جوانب کار نگاه کند؛ ریسک می‌کند و به دنبال آن کار می‌رود. دلیل دوم این که آدم مخلصی است. آقای قرائتی آن چیزی را که احساس می‌کند تکلیفش است؛ مخلصانه انجام می‌دهد و نه از روی ریا و شهرت‌طلبی. این را من که سال‌هاست از نزدیک با او همکاری، گواهی می‌کنم. خود این اخلاص یک موهبت الهی است که کلام انسان را بر دل‌ها می‌نشانند. اگر انسان خودش را برای خدا خالص کند؛ خدا هم دل‌های دیگران را برای او خالص می‌کند. آقای قرائتی خودش یک ضرب‌المثل دارد که می‌گوید: کدخدا را بین ده را بچاپ، خدا را بین دل را بچاپ. قرائتی خدا را دیده، دل را چاپیده است!

سومین نکته‌ای که در وجود آقای قرائتی هست - و خصیصه والایی است - این است که آدم کینه‌ورزی نیست. من معاونش بودم و از نظر سنی هم جای پسرش هستم؛ گاه جلساتی پیش می‌آمد که ما هم تند صحبت می‌کردیم. اگر یک غریبه این موضوع را می‌دید، می‌گفت این‌ها با هم کارد و پنیر شده‌اند و یک عمر باید بگذرد تا این مسئله را فراموش کنند. اما بعد از همان جلسه، با هم می‌رفتیم و ناهار می‌خوردیم. تمام این عوامل باعث شده تا کلام آقای قرائتی بر دل همه بنشیند.

**در فرهنگ ما بسیار دیده شده که اشخاصی که صاحب‌سبک هستند؛ به دنبال مریدپروری نیز می‌روند. آیا آقای قرائتی هم مریدپرور هستند؟**  
 شاید آقای قرائتی هم مثل همه، دوست داشته باشد که دوستانش زیاد باشند. این را نمی‌توان انکار کرد که هر کسی دوست دارد که دوستان زیادی داشته باشد. آقای قرائتی دایره دوستانش را با این حساب‌ها کم نمی‌کرد که مثلاً او با من تند صحبت کرد. در عین حال خودش هم همین‌طور است. همه دوستانش می‌دانند که اگر یک موقع او با کسی تند صحبت کند از روی کینه و عداوت نیست و هیچ وقت با هم قهر نمی‌کنند. در عین حال آقای قرائتی برای خودش یک اصولی هم دارد و با همه مزاج‌ها هم سازگاری ندارد. حتی بعضی‌ها را تحمل نمی‌کند و خیلی‌ها هم هستند که او را تحمل نمی‌کنند.

**این رفتار آقای قرائتی ذاتی و فطری است یا آن را از کسی آموخته است؟**

فطرت آقای قرائتی مثل ایللیاتی‌ها دست نخورده است. این هم شاید از همان خودشناسی حاصل شده باشد. آدم‌هایی که معمولاً خیلی رنگ عوض می‌کنند؛ کسانی هستند که خودشان را نمی‌شناسند. آن‌ها وقتی به سرمایه‌های وجودی خودشان وقوف ندارند؛ معمولاً می‌خواهند از کسی تأثیر بگیرند و شبیه به کسی شوند. خیلی از طلبه‌ها نیز همین‌طورند، مثلاً بعضی‌ها تمرین می‌کردند که مثل آقای فلسفی - که یک خطیب بزرگ بود - حرف بزنند و مانند او باشند. یا بعضی‌ها که با نسل جوان و دانشگاه ارتباط دارند؛ سعی می‌کنند الفاظ و عباراتی را به‌کار ببرند که در حوزه ادبیات روشنفکری مطرح است. اما آقای قرائتی به جای واژه‌های اسمدار و دهن‌پرکن، رفت به سراغ "خلق الخلاق بقدرته و نشر الریاء برحمة" از هیچ کس تقلید نمی‌کند؛ او خودش است. نکته دیگر این که چون ارتباطش را با توده‌ها حفظ کرده، با ادبیات مردم آشناست. وقتی شما با آقای قرائتی صحبت می‌کنید؛



و انصافاً هم در حوزه تعلیم و تربیت معلم برجسته‌ای است؛ اما سیاست‌مدار نیست. زیبایی کار او به همین است که در حوزه تعلیم و تربیت و تبلیغ دین یک پدیده منحصر به فرد است. اگر بخواهیم وی را از این جایگاه خارج کنیم؛ او را می‌شکنیم. خودش هم این موضوع را شناخته است و مطمئن باشید اگر به او بگویند که شصت میلیون نفر به او رأی خواهند داد؛ باز هم کاندیدا نمی‌شود. چون هم خودش را شناخته و هم تکلیفش را، که من کیستم و چه باید بکنم. الان بزرگ‌ترین مشکل جامعه ما این است که یا بحران هویت داریم یا بحران تکلیف. نمی‌دانیم که هستیم و چه باید بکنیم. اما لطفی که خدا به آقای قرائتی کرده این است که او هم خودش را شناخته که کیست و هم تکلیفش را، که چه باید بکند. این از الطاف الهی است. در عین حال لطف دیگری که شامل حال او شده، تأثیر کلام اوست.

**این تأثیر و نفوذ کلام به نظر تان به دلیل شناخت خودش است یا چیزی دیگر؟**

این نفوذ کلام عوامل متعددی دارد. یکی از دلایل این است که آدم بی‌تکلفی است. یعنی فردی است که اگر احساس کند در مورد چیزی وظیفه‌ای دارد؛

این نظر را دارم؛ حالا می‌خواهد ببذیرد یا نپذیرد، ولی او حرفش را صریح می‌زند.  
**در این خصوص، آیا خاطره‌ای هم از ایشان به یاد دارید؟**

بله، یادم هست که سمیناری را راجع به داستان نویسی کودک و نوجوان در موزه هنرهای معاصر برگزار شده بود. من به آقای قرائتی گفتم که چنین سمیناری در حال برگزاری است و چه خوب بود اگر می‌توانستیم به آنجا برویم و بحث کتاب نماز کودکان و نوجوانان را مطرح کنیم. حاج آقا گفت: بلند شو برویم. گفتم من با آقای رحمان دوست - مسئول برگزاری سمینار - دوست هستم. اجازه بدهید اول با او هماهنگ کنم بعد برویم. گفت: چه بهتر، دیگر هماهنگی نمی‌خواهد. بیا برویم. رفتیم و در سالن نشستیم. همه متعجب شده بودند و از هم می‌پرسیدند که آقای قرائتی چرا آمده است. آقای رحمان دوست پیش ما آمد و گفت: حاج آقا فرمایشی دارید؟ آقای قرائتی گفت: من خودم را دعوت کرده‌ام و می‌خواهم ده دقیقه صحبت کنم. بعد با همان بیان ساده خودش بحث نماز را مطرح کرد و همان‌جا هم تصمیم‌هایی گرفته شد. شاید برای

انتظار دارید کلامش متفاوت از ادبیات مردم کوچه و بازار باشد؛ اما می‌بینید که بعضی از حرف‌های او عین عبارات مردم است. دلیلش هم این است که به ادبیات محاوره‌ای توده مردم توجه دارد و این خیلی ارتباطش را با آن‌ها راحت می‌کند.

**معمولاً روحانیان آدم‌هایی جدی هستند و این خود به صورت یک اصل نانوشته در آمده است. به نظر تان چرا بر خلاف این عادت قدیمی، آقای قرائتی همیشه خندان‌اند؟**

من این را قبول ندارم که فقط روحانیان دارای ظاهری جدی هستند. مثلاً یک استاد غیر روحانی دانشگاه هم ممکن است ظاهری به شدت جدی داشته باشد. جنس آدم‌ها متفاوت است. گاهی هم، طبقه اجتماعی فرد، او را وادار می‌کند که جدی باشد. ما هیچ وقت در حوزه تبلیغ دین برای کودکان و نوجوانان و نوع رفتاری که با آن‌ها ارتباط برقرار کند، کسی را نداشته‌ایم. خود آقای قرائتی می‌گفت اولین انتخابش در زمینه تبلیغ دین این بوده که روحانی بچه‌ها بشود. از آن جایی که: «هر که با کودک سروکارش افتاد- پس زبان کودک‌ها باید گشاد،» باید فهمید که بچه‌ها چگونه حرف می‌زنند؛ چه چیزی را دوست دارند و به چه چیزهایی علاقه‌مندند. شاید آقای قرائتی کتاب روان‌شناسی خوانده باشد؛ اما از قدیم نسبت به روان‌شناسی کودک و نوجوان آشنا بود. طبیعی است که برای صحبت با بچه‌ها هم نمی‌توان جدی بود و باید با خنده صحبت کرد.

**گفتید که آقای قرائتی خودش را به خوبی شناخته است. به نظر شما او چگونه به این خودشناسی رسیده است؟**

خودش در مقدمه یکی از کتاب‌هایش می‌گوید: وقتی من سطوح را تمام کردم و وارد درس خارج شدم؛ از خودم پرسیدم که چرا می‌خواهم درس خارج بخوانم؟ نگاه کردم و دیدم که ما پزشک بزرگ‌ترها داریم؛ متخصص گوش و چشم داریم و پزشک اطفال نیز داریم. فکر کردم که ما آخوند مجتهد داریم، آخوند روضه‌خوان و آخوند مبلغ داریم؛ حالا کسی را می‌خواهیم که آخوند بچه‌ها بشود. دیدم که من این استعداد را دارم. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند: «خدا رحمت کند کسی را که خود را بشناسد و بداند از کجاست، در کجاست.» این سوال در همه مراحل زندگی می‌تواند انسان را یاری کند. آقای قرائتی یک لحظه به این سوال فکر کرده و یک عمر خط خود را شناخته است.

**چقدر این موفقیت را حاصل بخت و اقبال خوب آقای قرائتی می‌دانید؟**

البته زمینه‌اش باید در خود انسان باشد؛ تا بخت و اقبال هم به کمک انسان بیاید. مسلماً آقای قرائتی «بخت‌یار» هم بوده است؛ مثلاً آقای مطهری او را می‌شناخته و به صدا و سیما برده است. همان‌جا وقتی که قطب‌زاده به او می‌گوید تلویزیون جای آخوندبازی نیست و این‌جا جای هنر است؛ آقای قرائتی آن قدر شجاعت و اعتمادبه‌نفس داشته است که می‌گوید من نیز یک هنرمندم. این جاست که می‌گویم زمینه‌اش هم باید در آدم باشد و این یک بخت خوب است که او وارد تلویزیون می‌شود. البته این توانایی را هم دارد که آن را حفظ کند. چون خیلی‌ها هم به تلویزیون آمدند؛ چند صباحی ماندند و بعد رفتند. یکی دیگر از بخت‌های

آقای قرائتی یک منشأ است. بخشی از این نسخه قابل تکثیر است؛ اما خودش قابل تکثیر نیست. قسمتی از این خصوصیت‌ها قابل انتقال است؛ اما قسمتی هم ذاتی است

همه باید مجتهد بشوند و به همین دلیل نه مجتهد شدند و نه «خود»شان شدند. آقای قرائتی نگفت که من می‌خواهم مجتهد شوم؛ فکر کرد که نیاز جامعه چیست. مثل مرحوم آیت‌الله مطهری که وقتی «داستان رانستان» را نوشت؛ خیلی‌ها انتقاد کردند که کسی که «انسان و سرنوشت» و «عدل الهی» را می‌نویسد؛ نباید «داستان رانستان» بنویسد. اما او نگفت که چون من استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران هستم پس نوشتن «داستان رانستان» برای من زشت است و تنها به نیاز مخاطب توجه کرد.

**وقتی کسی مطرح می‌شود؛ خیلی‌ها می‌خواهند شبیه به او شوند. چرا تاکنون کسی شبیه به آقای قرائتی نیامده است؟**

البته از آقای قرائتی هم کسب فیض می‌شود. مثلاً خود



من بعضی وقت‌ها بالای منبر یا سر کلاس که صحبت می‌کنم؛ خیلی از مثال‌هایم از آقای قرائتی است؛ چون بر من و خیلی‌ها تأثیر گذاشته است؛ اما هیچ کس آقای قرائتی نخواهد شد. او خودش است و هر کس دیگری هم باید خودش باشد. مثلاً در خواندن قرآن خیلی‌ها تلاش می‌کنند تا شبیه به عبدالباسط بخوانند؛ ولی نمی‌توانند. باید عبدالباسط را بشناسیم تا خود را هم بشناسیم و ببینیم چقدر می‌توانیم دوره تقلید تا زمان راه افتادن است. وقتی که راه افتادی باید فکر کنی و راه خودت را پیدا کنی. هر کس باید استعدادهای خود را بشناسد و آن‌ها را باور کند. مرحوم علامه جعفری می‌فرمود: هر حرکت نسبت به منشأ خودش متفاوت است. بعد در این مورد مثالی می‌زد که اگر مثلاً این جمله را دو نفر به یک دختر جوان بگویند: قربون دستت بروم عزیزم، یک لیوان آب نه من بدم. اگر این حرف را یک پیرمرد هفتاد ساله بگوید؛ هیچ ناراحتی‌ای پیش نمی‌آید؛ اما اگر همین حرف را یک پسر جوان بگوید ناراحتی پیش می‌آید. حرف یک حرف است؛ اما منشأ متفاوت است.

آقای قرائتی یک منشأ است. بخشی از این نسخه قابل تکثیر است؛ اما خودش قابل تکثیر نیست. قسمتی از این خصوصیت‌ها قابل انتقال است؛ اما قسمتی هم ذاتی است. ■

آقای قرائتی این بود که نماینده حضرت امام (ره) در نهضت سوادآموزی شد. در عین حال، او همکاران خیلی خوبی هم دارد. دوستانی که در کنار او بودند و هستند و هیچ‌گاه به دنبال مطرح‌شدن نبوده‌اند و انسان‌های مخلص و بی‌ریایی بوده‌اند و هستند.

**به عنوان یک دوست که خیلی در کنار آقای قرائتی بوده‌اید؛ آیا عیبی هم در او دیده‌اید؟**

صادقانه بگویم؛ آقای قرائتی انصافاً بدخلق هم هست. او اصلاً رفیق‌نگهدار نیست. اما دوستانی که با وی هستند؛ این را فهمیده‌اند که او کارهای مفیدی انجام می‌دهد و در عین حال این کارها را برای خودش انجام نمی‌دهد و برای رسیدن به یک هدف والا و مقدس این کارها را می‌کند. به همین دلیل با او ماندگار شده‌اند و می‌دانند که تبدی کردنش از روی کینه نیست و فقط برای رسیدن به آن هدف است. فکر می‌کنید که اگر آقای قرائتی جزو نسل امروز بود؛ باز هم به این جایگاه می‌رسید؟

الان هم بچه‌هایی هستند که تنها با یک دقیقه تأمل، مسیر خوبی و انتخاب می‌کنند. در آن زمان هم طلبه‌های زیادی از همان نسل بودند که «قرائتی» نشدند. نه استعدادشان از آقای قرائتی کمتر بود نه سوادشان. اما «او» نشدند. چون تأمل نکردند که من کیستم و چه باید بکنم. به حوزه می‌رفتند و فکر می‌کردند که



# حرفه‌ای خطیر و مسؤولیت آور

محمد سرور رجایی\*



خلاف چنین تصورات خوش‌بینانه‌ای، دشواری‌هایی بر مطبوعات و روزنامه‌نگاران تحمیل شد و نظارت سخت‌گیرانه عاملان حکومتی وقت، روزنامه‌نگاری را به آسیب‌پذیرترین حرفه فرهنگی تبدیل کرد. روند آسیب‌پذیری و به خطر افتادن استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاری از همان سال‌ها آغاز شد. این روند در حکومت طالبان به اوج خود رسید و شاهد بودیم که در زمان حکومت طالبان، مطبوعات و دیگر رسانه‌های جمعی در افغانستان، به کلی از بین رفتند و متلاشی شدند؛ افغانستان نیز در جامعه جهانی به کشور بدون تصویر شهرت یافت.

پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن دولت اسلامی افغانستان و تصویب قانون اساسی با حمایت از مطبوعات آزاد، آزادی بیان و حضور همه‌جانبه جامعه جهانی، سبب شد که بار دیگر افغانستان در کانون توجه رسانه‌های جمعی جهان قرار گیرد. از سوی دیگر فرصتی را برای روزنامه‌نگاران از یادرفته و بیکار شده افغانستان فراهم کرد. روزنامه‌نگاران که در دوره سیاه حکومت طالبان در محاق فراموشی قرار داشتند، دوباره از زیر آوارهای به‌جامانده از جنگ سر بلند کردند تا فریادهای فروخورده چندساله‌شان را در فضای مطبوعات آزاد رها سازند.

این چنین بود که بازار تولیدات فرهنگی به‌ویژه نشریه‌های گوناگون،

حرفه روزنامه‌نگاری، بیش از تمام حرفه‌های فرهنگی - هنری با واقعیت‌ها و صداقت‌ها سر و کار دارد؛ واقعیت‌های ملموسی که روزنامه‌نگار باید آن‌ها را با جان و دل احساس کند. در حال حاضر کشور افغانستان از یک امنیت نسبی سیاسی و ملی برخوردار است؛ امنیتی ناپایدار که هر آن در حال تغییر است و روزنامه‌نگاران و خبرنگاران یا به پای این سیاست و اوضاع در حرکت‌اند. آن‌ها در چنین شرایطی، وظیفه سنگینی را بر دوش دارند تا این امنیت ناپایدار و شکننده را با نوشته‌ها و گزارش‌های مثبت و ارزشی مبتنی بر باورهای دینی و ملی‌شان تقویت کنند و در عین حال رسالت خبررسانی و حرفه‌ای خود را نیز به انجام برسانند.

تاریخ روزنامه‌نگاری افغانستان به یاد دارد که نخستین قانون اساسی کشور، پس از به رسمیت شناختن دوباره استقلال افغانستان توسط دولت انگلیس - یا همان استرداد استقلال - حقوق و آزادی مطبوعات را در چارچوب مصالح و منافع ملی تضمین کرده بود و با ضمانت این قانون، مطبوعات افغانستان توانست بیش از ۵۰ سال در جامعه به فعالیت و اطلاع‌رسانی بپردازد. اما در سال ۱۳۵۲ پس از کودتا و به قدرت رسیدن محمد داوودخان، پیش‌بینی می‌شد که فضای موجود فرهنگی مطلوب‌تر گردد و روزنامه‌نگاران با استقلال حرفه‌ای‌شان به یک امنیت شغلی نیز برسند؛ اما بر

بزرگ‌ترین حایل و مانع در راه آزادی بیان، تفکر حاکم در خود رسانه‌ها است. در واقع خود رسانه است که می‌تواند استقلال حرفه‌ای و امنیت شغلی اعضایش را تثبیت کند و یا تخریب

از روزنامه گرفته تا هفته‌نامه، دوهفته‌نامه، ماهنامه، فصلنامه و حتی گاهنامه بسیار رونق یافت. شماری از روزنامه‌نگاران، با ذوق‌زدگی از این چند سال با عنوان فرصت طلایی در تاریخ روزنامه‌نگاری افغانستان یاد می‌کنند. در پنج سال گذشته تعداد نشریه‌های چاپی به مرز پنج‌صد (۵۰۰) عنوان نزدیک شده و به ثبت رسیدند. روزنامه‌نگاری در افغانستان در این سال‌ها به لحاظ شرایط بحرانی کشور، دارای ویژگی‌های منحصربه‌فردی است که کمتر مورد توجه پژوهشگران رسانه‌ای و ارتباط جمعی داخلی و خارجی قرار گرفته است. ویژگی‌هایی که می‌تواند به موازات تهدیدهای دیگر، باعث به مخاطره افتادن استقلال حرفه‌ای و امنیت شغلی اهالی مطبوعات بشود.

یکی از آسیب‌هایی که مطبوعات افغانستان به آن دچار شده است، حیرت‌زدگی و آشفتگی نویسی روزنامه‌نگاران است.

به هر حال، در چنین شرایطی که ذکر شد، روزنامه‌نگاران افغانستانی در یک فضای باز مطبوعاتی و آزادی بیان و قلم- که از طرف دولت و جامعه جهانی فراهم شده بود- خود را یافتند. بعضی از آن‌ها بی‌آن که تعریف درستی از مطبوعات و آزادی بیان داشته باشند؛ با آشفتگی‌هایشان در نشریات خصوصی و شخصی -که اغلب سیاست‌زدگی ناشیانه را به نمایش می‌گذاشتند- خواسته یا ناخواسته به هرج و مرج و آشفتگی بیشتر دامن زدند. چنین مطبوعاتی زود به بن‌بست رسیدند؛ با وجودی که این نشریه‌ها رایگان در اختیار مردم قرار می‌گرفتند، با این حال مورد توجه قرار نگرفتند. متأسفانه بی‌توجهی مردم، سبب شد قلم‌به‌دستان نشریاتی از این دست گرفتار نوعی خشم و پرخاش حزبی و قومی شوند. این خشم ناشیانه چالش جدیدی را در مقابل جامعه روزنامه‌نگاری تازه‌احیاء افغانستان قرار داد. در حالی این چالش به‌وجود آمد که آن‌ها می‌دانستند ملت افغانستان در راه حفظ باورهای اعتقادی و ملی‌شان زجر زیادی کشیده‌اند. بعضی از آن‌ها اگر اندکی به رسالت حرفه‌ای‌شان می‌اندیشیدند؛ این توانایی را داشتند که مطابق با معیارها و باورهای دینی، ملی و اجتماعی افغانستان رفتار کنند و با استفاده از فضای بی‌حد و حصر آزادی بیان و حمایت نسبی دولت از روزنامه‌نگاران روند روبه‌رشد مطبوعات روشن‌گر ملی و ارزشی را تقویت کنند؛ اما نکردند یا نخواستند. حال آن‌که با تقویت رسانه‌ها و مطبوعات ملی، استقلال حرفه‌ای و امنیت شغلی تمام روزنامه‌نگاران نیز تضمین می‌شد.

حال این سوال پیش می‌آید که روزنامه‌نگاران افغانستان با چه مشکلی روبه‌رو بودند که نتوانستند از فضای باز و آزادی مطبوعات استفاده مطلوبی ببرند؟ در این‌جا می‌خواهم به برخی از آن‌ها اشاره کنم، شاید به جواب سوال هم برسیم:

۱- مشکل اصلی روزنامه‌نگاران افغانستان - که استقلال و امنیت شغلی آن‌ها را تهدید کرده و می‌کند- مشکل درآمد و امرار معاش است؛ درآمدی که از طرف مطبوعات ملی و رسانه‌های ملی به آن توجه نشده است. همین امر سبب شده که بسیاری از روزنامه‌نگاران مطرح و با دانش افغانستان در عرصه روزنامه‌نگاری، در رسانه‌های خارجی و نشریه‌های شخصی - که توسط خارجی‌ها و قدرت‌های صاحب نفوذ راه‌اندازی شده‌اند- به فعالیتشان ادامه دهند. آن‌ها مجبوراند- به‌واسطه حقوق مناسبی که می‌گیرند- از منافع سیاسی، اقتصادی آن‌ها حمایت کنند؛ بنویسند و گزارش تهیه کنند. اما به‌محض این‌که منافع آن‌ها در خطر بیافتد و یا روزنامه‌نگار باب میل آن‌ها رفتار نکند، بی‌هیچ ملاحظه‌ای در شمار روزنامه‌نگاران بیکار قرار می‌گیرند.

۲- تیراژ بسیار کم و پخش ضعیف نشریات در افغانستان عامل موثری برای عدم امنیت روزنامه‌نگاران افغانستان است. این نشریات به علت این‌که درآمدی از فروش ندارند، راه را برای وابستگی به جریان‌های ناسالم قدرت‌مندان محلی فراهم می‌سازند.



۳- از سوی دیگر برخی از افراد زیاده‌خواه و خودمحمور- به نام روزنامه‌نگار- از فضای آزادی بیان و قلم با نوع جدیدی از ادبیات پرخاش‌گری و ترقی‌خواهی وارد عرصه روزنامه‌نگاری شدند. آن‌ها با استفاده منفی از آزادی بیان و نام دموکراسی، آن‌قدر بر ادبیات غیر حرفه‌ای‌شان پافشاری کردند که رسالت تمام روزنامه‌نگاران را زیر سؤال بردند؛ اصرار ناشیانه آن‌ها تهدیدی شد برضد استقلال حرفه‌ای و امنیت شغلی روزنامه‌نگاران دیگر.

جامعه افغانستان هنوز به باورهای دینی و سنت‌های بومی احترام می‌گذارد و هنوز مقاومت‌های جدی در برابر روحیات دموکراسی‌خواهی و مدرن‌مآبی وجود دارد. در چنین فضایی وقتی شاهد پخش و انتشار برنامه و نوشته‌های مغایر با فرهنگ ملی و اسلامی افغانستان از رسانه‌های تصویری یا نشریه‌ای باشند؛ می‌بینیم که بیش از نیمی از مردم افغانستان از این برنامه یا مقاله ناراضی‌اند و آن را قبول ندارند. دست‌کم در شهر کابل سه هزار مسجد وجود دارد که امامان جماعت این مساجد، مخالف وضعیت رسانه‌ها و مطبوعات بی‌هویت و دین‌گریز هستند. اعلامیه‌های شورای علما و واکنش شورای ملی افغانستان را بارها شنیده‌ایم. این واکنش‌ها به نمایندگی از مردم افغانستان است و روزنامه‌نگاران هم جزء همین مردم‌اند که حضور افراد منفع‌طلب و متعرض به رسالت حرفه‌ای روزنامه‌نگاری را بر نمی‌تابند.

بعد از حادثه یازدهم سپتامبر، زمینه‌های دموکراسی در جامعه افغانستان فراهم شده بود؛ البته دموکراسی در جامعه افغانستان تعریف خاص خود را دارد. ما نباید فکر کنیم که با حکومت آقای حامد کرزای دولت افغانستان دموکراتیک شده است. افغانستان امروزی بیش از همه چیز نیازمند این است که فرهنگ دموکراسی و آزادی مطابق با فرهنگ و عنعنات (رسوم) ملی و اجتماعی آن تعریف شود. این برنامه و تعریف آن ممکن است زمان زیادی را در پی داشته باشد. چنین به نظر می‌رسد که دولت افغانستان مجال این را نداشته و یا نخواست است که به رسانه‌ها و مطبوعات ملی افغانستان توجه نشان دهد و از آن‌ها حمایت کند. شاید به همین دلیل مطبوعات به سوی خصوصی‌شدن و شخصی‌شدن با شتاب بیشتری گام برمی‌دارد. باز هم به همین دلیل در میان مطبوعات افغانستان به نشریاتی برمی‌خوریم که از لحاظ فکری، به اندیشه‌های کمونیستی، بنیادگرایی طالبانی، احزاب مختلف، قدرت‌های محلی و حتی قدرت‌های شخصی خیلی نزدیک‌اند.

اگر از خطر جدی حضور نیروهای تروریستی طالبان- که زندگی مردم افغانستان، به‌خصوص جامعه روزنامه‌نگاران افغانستان، را تهدید می‌کند و عامل مهم به خطر انداختن امنیت شغلی و جانی روزنامه‌نگاران به‌شمار می‌آید- بگذریم؛ متأسفانه می‌بینیم که دولت افغانستان نیز در این زمینه به تعهدات خود پای‌بند نبوده است. از جمله می‌توان به استعفای دکتر نجیب روشن رئیس سابق رادیو و تلویزیون افغانستان اشاره کرد که در سال ۱۳۸۵ رخ داد. در همان سال وقتی در دفتر کارش در کابل با او گفت‌وگو می‌کردم؛ از استعفا حرف می‌زد. حالا نمی‌دانم که در نهایت استعفا کرد و یا مجبور به

استعفا شد؛ اما مهم این است که نجیب روشن که آمده بود رسانه ملی افغانستان را به‌عنوان یک قدرت رسانه‌ای در منطقه مطرح کند؛ دیگر در کابل نیست. از گروه‌گان گرفته‌شدن و حتی از کشته‌شدن روزنامه‌نگاران می‌توان گفت؛ امروز از کشته‌شدن اجمل نقشبندی زمان زیادی نمی‌گذرد. او که به‌همراه یک خبرنگار ایتالیایی به گروگان گرفته شد؛ بعد از ریزنی‌های زیاد دولت ایتالیا و دولت افغانستان با طالبان، سرانجام دیدیم که خبرنگار ایتالیایی آزاد و اجمل نقشبندی کشته شد. این مسایل دست‌به‌دست هم می‌دهند تا استقلال حرفه‌ای و امنیت شغلی روزنامه‌نگاران افغانستان را تهدید کنند. وقتی این سؤال را از نجیب روشن پرسیدم که چه چیزی استقلال حرفه‌ای و امنیت شغلی روزنامه‌نگاران را تهدید می‌کند؟ او در مقام ریاست رادیو و تلویزیون ملی افغانستان با کمی تأمل گفت: «متأسفانه ما مشکلات زیادی داریم. از لحاظ ژورنالیسم، آگاهانه یا ناآگاهانه، یک تفکر استبدادی در رسانه‌ها و مطبوعات ما وجود دارد. از لحاظ ساختاری، ساختار رسانه ملی ما یک ساختار رسانه‌ای نیست؛ بلکه بیشتر به یک ساختار نظامی می‌ماند که مناسباتش هم مناسبات نظامی را تداعی می‌کند. من در مطبوعات و رادیو تلویزیون یک نظام بزرگ سانسور را دیدم که نه دولتی است و نه مجامع بین‌المللی به آن کار دارد. آن چیزی نیست جز خودسانسوری که در تفکر روزنامه‌نگاران و کارکنان رادیو و تلویزیون جای گرفته است. بزرگ‌ترین حایل و مانع در راه آزادی بیان، تفکر حاکم در خود رسانه‌ها است. در واقع خود رسانه است که می‌تواند استقلال حرفه‌ای و امنیت شغلی اعضایش را تثبیت کند و یا تخریب.»

روزنامه‌نگاری، حرفه خطیر و مسئولیت‌آوری است. شغلی است که باید با صداقت‌ها و واقعیت‌ها به دنبال رفت. این وظیفه روزنامه‌نگاران است که در مقام ارشاد و آگاهی‌قرار دارند. آن‌ها بیشتر از دیگر اقشار جامعه می‌دانند که بین کشورهای اسلامی و فارسی‌زبان، ارزش‌های فرهنگی، تاریخی و دینی زیادی وجود دارد که این کشورها را به یک تاریخ مشترک می‌رسانند؛ اما بسیاری از مردم کشورهای‌شان از این مشترکات بی‌خبراند. روزنامه‌نگاران می‌توانند به دور از مسایل سیاسی یا در اختیار گذاشتن اطلاعات دقیق و درست برای ملت‌های از هم جدا افتاده خود با طرح مسایل مشترک فرهنگی و دینی، در رسانه‌ها و مطبوعات مانند ادبیات، موسیقی و سینما و حتی با ورزش، ملت‌های‌شان را به هم‌دیگر نزدیک کنند تا رسالت‌شان را به‌نحو شایسته‌ای به انجام رسانده باشند؛ زیرا روزنامه‌نگاران زبان فرهنگی ملت‌های‌شان‌اند. ■

\*شاعر و روزنامه‌نگار افغانی

افغانستان امروزی بیش از همه چیز نیازمند این است که فرهنگ دموکراسی و آزادی مطابق با فرهنگ و عنعنات (رسوم) ملی و اجتماعی آن تعریف شود